درک عکس

مقاله ای از جان برجر

مترجم: میثم شریف میرانی
(کارشناس عکاسی)

برای بیش از یک قرن، عکاسان و متحدان آنها استدلال کرده اند عکاسی سزاوار است که هنر عالم در نظر گرفته شود. دشوار است بدانیم که مخالفان موفق شده اند مسلما اکثریت قریب به اتفاق عکاسی را هنر در نظر نمی گیرند در حالی که آنها تمرین می کنند، لذت می برند، از آن استفاده می کنند و به آن ارزش می دهند. استدلال متحدان (و من خودم از آنهام) کمی آکادمیک بوده است. اکنون به نظر می رسد که عکاسی سزاوار آن است که به عنوان هنری زیبا مد نظر قرار گیرد. در عکاسی هر نوع فعالیتی ممکن است به نقاشی و مجسمه سازی برسد، همانطور که از زمان رنسانس به آن فکر کرده ایم. اکنون خوش شانس ایم که چند موزه ابتکار کافی برای باز کردن بخش های عکاسی داشته اند، به این معنی که تعداد اندکی از عکس ها در انهدام مقدس حفظ شده است، به این معنی که مردم فراتر از تصاویر فکر نمی کنند. (موزه ها مانند خانه های اشراف که در آن ساکنان عمومی به عنوان بازدید کنندگان پذیرفته می شوند کار می کنند. طبقهٔ طبقاتی اشراف ممکن است متفاوت باشد، اما به محض اینکه یک اثر در یک موزه قرار می گیرد رمز و راز یک شیوه زندگی را به دست می آورد که خطاها را از بین می برد.)

اجازه بدهید واضح تر بگویم: نقاشی و مجسمه سازی که ما آنها را می شناسیم از هر نوع بیماری سبک از چیزی که به طور حرفه ای از نظر فکری فرهنگی ترسناک دیده می شود آنها در حال مرگ هستند، زیرا در جهان به هیچ وجه هنری نمی تواند زنده بماند و به یک ویژگی ارزشمند تبدیل نشود، و این به معنای مرگ نقاشی و مجسمه سازی است زیرا قبلا آن ویژگی وجود نداشت، در حال حاضر به ناچار مخالف با تمام ارزش های دیگر است. مردم به ویژگی ها اعتقاد دارند، اما اساسا آنها تنها به توهم حفاظت از ویژگی های ارزشمند می اندیشند. تمام آثار هنری خوب، هر چه که محتوای آنها باشد هر حساسیتی که از یک تماشاگر فردی داشته باشد، اکنون باید بیشتر از اعتماد به نفس برای روحیه محافظه کارانه جهان شمرده شود. با توجه به ماهیت آنها عکس ها ارزش کمتری دارند یا هیچ ارزش خاصی ندارند، زیرا آنها ارزش کمیاب ندارند. اصل عکاسی این است که تصویر حاصل منحصر به فرد نیست، بلکه برعکس بی نهایت قابل بازیابی است. در قرن بیستم عکس ها ثبت از چیزهایی بود که دیده می شد. اجازه ندهیم که آنها را به آثار هنری نزدیک تر کنیم. اشتباه ما این است که با در نظر گرفتن مراحل خاصی از روند ایجاد، اشیاءها را به عنوان هنر طبقه بندی می کنیم. اما منطقی این می تواند باشد که تمام هنرهای ساخته شده دست انسان را به اشیاء هنری تبدیل کند. مفیدتر آن است که هنر را با آنچه که به عملکرد اجتماعی تبدیل کرده است طبقه بندی کنیم. این به عنوان مالکیت عمل می کند. بر این اساس عکس ها عمدتا خارج از این محدوده هستند عکس ها نشان می دهد که یک لحظه از انتخاب انسانی در شرایط خاصی انجام می شود.

یک عکس نتیجه تصمیم عکاس است که ارزش ثبت کردن این رویداد خاص یا این شی خاص را داشته باشد. اگر همه چیز وجود داشت به طور مداوم عکاسی می شد و به عکسی بی معنی تبدیل می شد.

عکس ها نه رویداد خود و نه قوه ذهن بیننده را تجلیل می گیرند، یک عکس در حال حاضر یک پیام در مورد رویداد را ثبت می کند. فوریت این پیام به طور کامل به فوریت رویداد وابسته نیست اما نه کاملا، می تواند از آن مستقل باشد. در ساده ترین پیام رمزگشایی به این معنی است من تصمیم گرفته ام چیزی ثبت کنم که ارزش دیدن را داشته باشد. چه چیزی باعث می شود که عکس های بسیار خاطره انگیز و شگفت انگیز ترین عکس های فوری را از یک دیگر تشخیص دهیم؟ درجه ای است که عکس آن پیام را توضیح می دهد، درجه ای که عکس باعث تصمیم گیری شفاف و قابل فهم بودن عکاس می شود بنابراین ما به پارادوکس کوچکی از عکس می رسیم. عکس یک ثبت خودکار از طریق میانجیگری نور و یک رویداد خاص است با این حال از رویداد داده شده برای توضیح دادن ثبت استفاده می شود. عکاسی فرایند ارائه مشاهدات خودآگاه است ما باید خود را از سردرگمی ناشی از مقایسه عکاسی با هنرهای زیبا برداریم. هر کتابچه ای عکاسی درباره ترکیب بندی صحبت می کند عکس خوب یک ترکیب بندی خوب است، با این حال این تنها در صورتی درست است که ما تصاویر عکاسی را تقلید از نقاشی های رنگی می کنیم. نقاشی، هنر آرمانی است بنابراین منطقی است که تقاضا کنیم که در چیدمان نظم وجود داشته باشد. هر رابطه ای بین فرم ها در یک نقاشی تا حدودی قابل انطباق با هدف نقاش است. اما در عکاسی این چنین نیست (مگر آنکه کارهای چیدمان استودیوی را که در آن عکاس قبل از اینکه تصویر را عکاسی کند، جزئیات را مرتب سازی می کند.) ترکیب بندی در معنای عمیق و مفهومی کلمه نمی تواند وارد عکاسی شود.

چیدمان رسمی یک عکس را توضیح نمی دهد رویدادهای به تصویر کشیده شده قبل از دیدن عکس رمزآلود هستن و با توجه به دانش بیننده آن را رمزگشایی می کند. چه چیزی پس از عکاسی به عکس معنی می دهد؟ چه چیزی کمترین پیام را می رساند؟ من تصمیم گرفته ام که ثبت های با ارزش را ببینم، محتوای واقعی یک عکس نامرئی است، زیرا از یک نمایش حاصل می شود، اما نه با گذشت زمان شاید بتوان گفت که عکاسی به عنوان نقاشی به موسیقی نزدیک است. من گفته بودم که یک عکس یک انتخاب انسانی را نشان می دهد این انتخاب عکاس بین x و y نیست، بلکه عکسبرداری در لحظه x یا در لحظه y است.

اشیاء ثبت شده در هر عکس (از موثرترین تا عادی ترین) تقریبا از یک عقیده یکسان هستند، چه چیزی متفاوت است با شدتی که ما از قطب های بودن و نبودن آگاه هستیم عکاسی بین این دو قطب معنای مناسب خود را پیدا می کند. (بیشترین استفاده عامه از عکس به عنوان یک یادداشت است) عکس، در حالی که آنچه دیده می شود را ثبت می کند، همیشه با ماهیت خود اشاره به چیزی که دیده نمی شود دارد این جداسازی، پیوسته حفظ و ارائه یک لحظه است. قدرت نقاشی به منابع داخلی آن بستگی دارد سطوح رنگ شده هرگز مستقیما مرجع خود را به جهان طبیعی بیش از حد محدود نمی کند آن را در اندازه برابر یا به یک روش دیگر: نقاشی جهان را تفسیر می کند، و به آن زبان معنی می کند اما عکاسی هیچ زبان خاصی ندارد یکی یاد میگیرد عکس ها را بخواند به عنوان یک یادگیری برای خواندن رد پاها در عکاسی، زبان عکاسی زبان رویدادها است بنابراین پیوستگی تمام مراجع آن به خارج از خود است.

یک کارگردان فیلم می تواند زمان را کنترل کند یک نقاش می تواند تقلید از رویدادهای که او به تصویر می کشد را دستکاری کند. تنها تصمیم او می تواند به عنوان لحظه ای از انتخاب را جدا کند، با این حال حذف ظاهر به عکس آن قدرت منحصر به فرد را می دهد چه چیزی را نشان بدهد، که نمایش داده نشده است. می توانید به هرعکس برای درک حقیقت نگاه کنید که ارتباط فوری بین آنچه وجود دارد و آنچه وجود ندارد را برای هر عکس خاص می شود، ممکن است آن را از یخ به خورشید، غم و اندوه به یک تراژدی، یک لبخند به لذت، یک جسم برای عشق، از اسب برنده به مسابقه ای که اجرا کرده است. زمانی یک عکس موثر است که لحظه ای انتخاب شده دارای میزان حقیقت باشد که معمولا قابل اجرا است، درمورد آنچه در عکس وجود ندارد و آنچه وجود دارد آشکار است ماهیت این میزان از حقیقت و روش هایی که می توان آن را تشخیص داد بسیار متفاوت است. ممکن است در یک عبارت یافت شود، یک عمل، یک همبستگی، یک ابهام بصری، یک پیکربندی. این حقیقت نمیتواند همیشه از دید تماشگر مستقل باشد. میزان حقیقت در یک عکس غیر شخصی هنوزهم به طور کلی بستگی به دسته بندی ها دارد در حال حاضر در ذهن تماشاگر همه اینها ممکن است به اصل قدیمی هنر تبدیل شود که خاصیت جهانی آن را تغییر داده است. اما عکاسی در ساختارها به کار نمی رود هیچ تغییری در عکاسی وجود ندارد، تنها تصمیم گیری و تمرکز وجود دارد حداقل پیام یک عکس ممکن است ساده تراز آن چیزی باشد که اول فکر می کردیم به جای آن من تصمیم گرفتم که ثبت های با ارزش ببینم، ما اکنون ممکن است آن را رمزگشایی کنیم درجه ای که به آن اعتقاد دارم ارزش نگاه کردن است با تمام آنچه که من مایل به نشان دادن نیستم به دلیل اینکه توسط همه قضاوت می شود چرا ما اینگونه تجربه ای که هر روز چندین بار عکس می بینیم به دنبال یک تجربه عکاسی بی نظیر و گیج کننده هستیم. ما فکر می کنیم عکس ها به عنوان آثار هنری به عنوان شواهدی از یک حقیقت خاص، به عنوان نمونه هایی از اخبارهر عکس در واقع به معنی یک آزمایش است، تایید و ساخت یک نمای کلی واقعیت است از این رو نقش حیاتی عکاسی در مبارزه با ایدئولوژیک است ضرورت درک ما یک سلاح است که می توانیم از آن علیه خودمان استفاده کنیم.

"درک عکس ها" در مقالات انتخاب شده: نگاه از چیزها، ۱۹۷۲ جان برجر.